

نافرمانی مدنی؛ تأملی در رابطه قانون و نظم*

■ چکیده

مؤلف در این نوشتار به وجهی از نظریه دولت می‌پردازد که در آن موضوع نحوه «برخورد با متخلفان» محور اصلی بحث را شکل می‌دهد. این واقعیت که سامان سیاسی نیازمند نهادهایی است که بر مدار قانون با افراد یا گروههایی که سر به فرمان قانون نمی‌دهند، برخورد نماید، مسأله حساسی است که منجر به پیدایش گونه‌های متفاوتی از حکومتها شده است. در این میان، حکومتهای دموکراتیک از آن جا که روشهای مناسبتری را به اجرا می‌گذارند، مورد توجه نویسندگان قرار گرفته‌اند. برای این منظور وی با مفروض پنداشتن ضرورت وجود قانون و ساز و کار اعمال آن به حق اعتراض شهروندی به مثابه یکی از اصول مهم حاکم بر روابط بین دولت و ملت اشاره کرده آن را با عنوان نافرمانی مدنی، مصداق قانون‌شکنی ندانسته است. در ورای این گونه از نافرمانیها، انواع مختلفی از تخلفات وجود دارد که مؤلف به بررسی و عرضه راهکارهای مناسب برای مقابله با آنها، پرداخته است.

■ فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۶۰
الف- نافرمانی مدنی.....	۱۶۱
ب- توجیه نافرمانی مدنی.....	۱۶۴
ج- روش حل اختلاف.....	۱۶۸
د- نافرمانی مدنی پشتیبان نهادهای دموکراتیک.....	۱۷۱
نتیجه‌گیری.....	۱۷۵

■ کلید واژه‌ها

حقوق.....
امنیت.....
نظم.....
ثبات.....
سیاست.....
مشروعیت.....
قانون.....

■ این مقاله ترجمه‌ای است از:

Norman E. Bowie & Robert H. Simon, *The Individual & The Political Order: An Introduction to Social & Political Philosophy, U.S.*, & Brown & Littlefield Publishers, 1998, pp. 188-200.

مقدمه

نظریه دولت دارای دو بخش عمده است؛ نخست این که قواعد بازی سیاسی چیستند؟ و دیگر آن که، در برخورد با متخلفان چگونه باید عمل نمود؟ بخش دوم کمتر بدان پرداخته شده و با توجه به اهمیتی که دارد، موضوع نوشتار حاضر خواهد بود.

دستگاههای قانونی دولت - از جمله پلیس و دادگاهها، مسؤول تشخیص این نکته اند که چه زمانی نقض قانون صورت گرفته است و علاوه بر این، توقیف قانون شکن و اجرای اقداماتی برای تشویق قانون شکنان برای سر نهادن بر قوانین، به عهده همین دستگاههاست. اخیراً نهادهای قانونی در ایالات متحده بحثهای زیادی را برنگیخته اند. در این میان روشهای مناسب توقیف مجرمان و برخورد با آنها از جمله مسائلی است که بسیار، توجه افکار عمومی را جلب کرده است. ایراد اتهام بی رحمی به پلیس، پدیده ای است که امروزه مجدداً مطرح شده است. تردیدهای دیگری نیز در زمینه اعمالی همچون شنود تلفنی، فریفتن مجرمان بالقوه برای به دام انداختن آنها و استفاده از خبرچینان پلیس، پدید آمده است. از این گذشته، شهروندانی که به این موضوع اهمیت می دهند، به مسأله بی عدالتی آشکار در مجازاتها نیز پرداخته اند. نتایج فجیع شورش در زندانها و نمایش شرایط زندانها در رسانهها، تردیدهایی جدی در مورد هدف و سازماندهی آنها به وجود آورده است.

برخی از روان شناسان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی سر به مخالفت با مشروعیت موازین حقوقی مجازات برداشته اند. دیگر دانشمندان علوم اجتماعی دست به تحقیقاتی زده اند که حاکی از اختلاف نظر شدید بین قضات در مورد محکومیت

مجرمان است و علاوه بر این، نشان می‌دهد که با اعضای نژادها و یا طبقات اجتماعی خاص برخوردی تبعیض‌آمیز می‌شود.

الف- نافرمانی مدنی

آیا شهروند، به ویژه شهروند کشوری دموکراتیک، حتی وقتی که قانونی را ناعادلانه می‌داند بر اطاعت از آن مجبور است؟ یکی از مهم‌ترین پرسشهای اخلاقی که هر فردی احتمالاً با آن برخورد می‌کند محدودهٔ اطاعت از قانونی است که هر فرد در قبال کشور ملزم به رعایت آن است. در نیمه اول قرن بیستم موضوع نافرمانی مدنی موضوع اصلی فلسفه سیاسی بود.

۱- شواهد تاریخی

در دهه ۱۹۵۰، آزمایشهای هسته‌ای ایالات متحده و سایر قدرتهای اتمی در اتمسفر برای تمام ساکنان زمین خطرناک قلمداد شد و بر ضد آن تظاهراتی صورت گرفت. برتراند راسل، فیلسوف مشهور، یکی از رهبران اعتراض بر ضد این آزمایشها بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰، ناعادلانه بودن بسیاری از قوانین ایالتی حاکم بر روابط بین نژادها، به ویژه بین سیاهان و سفیدپوستان، توجه افکار عمومی را جلب کرد. دکتر مارتین لوتر کینگ و سایر رهبران سیاه با استفاده از فنونی همچون تحصن، درصدد ابطال قوانین مختلفی برآمدند که موجب جدایی نژادها بود. مبارزهٔ سیاهان برای اعمال برابری با همدلی اغلب آمریکاییها مواجه شد. این موضوع به ویژه زمانی رخ داد که در اخبار تلویزیون تصاویری از اقدامات پلیس به نمایش درآمد که در آنها پلیس با پاشیدن آب، کتک زدن و شیوه‌های دیگر، با مردان، زنان و کودکان بی‌دفاع سیاه و سفید بدرفتاری می‌کرد. با درگیری عملی ایالات متحده در جنگ ویتنام، نافرمانیهای مدنی بر ضد جنگ متمرکز شد. در واقع، در مورد اخلاقی بودن شرکت ایالات متحده در این جنگ تردیدی عمیق وجود داشت و مخالفتها به حدی گسترده بود که رییس جمهور وقت ایالات متحده از شرکت مجدد در انتخابات ریاست جمهوری سرباز زد و ایالات متحده ناچار شد به آرامی و با تلخی از ویتنام بیرون رود. چند سال پیش نیز، برخی اعتراضات و نافرمانیهای مدنی در دانشگاهها موجب آن شد تا آنها دارایی خود را از شرکتیهای سرمایه‌گذاری فعال در آفریقای جنوبی خارج سازند و این اقدام کمکی برای پایان آپارتاید در آفریقای جنوبی به شمار آمد.

ممکن است براساس آن چه آمد، این تفکر ایجاد شود که مسأله نافرمانی مدنی فقط اخیراً مطرح شده است؛ که این را نمی‌توان پذیرفت. نمایشنامه‌نویسان یونان باستان در طرح پیچیدگیهای اخلاقی نافرمانی مدنی به راستی استاد بودند. «آنتیگونه» اثر سوفوکل تجلی‌گر توجه نمایشنامه‌نویسان یونانی است. اما پیکر افراشته سقراط نقطه آغاز بحثهای فلسفی در زمینه این موضوع است. سقراط نه تنها از مجازات مرگی که آنتیها برای او تعیین کردند نگریخت، بلکه تا آخرین لحظه بر این عقیده اصرار ورزید که کشور مستحق اطاعت است و محکومیت خود را با بردباری و حتی روحیه‌ای شاد پذیرفت. همه مردم از روش سقراط در پذیرش اطاعت، پیروی نکرده‌اند. هنری دیوید توروا و مهنداس کی. گاندی آنها دو تن از شخصیت‌های معروفی هستند که واکنشی متفاوت را در قبال بی‌عدالتی برگزیدند. اختلاف بر سر مشروعیت اطاعت مدنی، اختلافی طولانی، مهیج و هنوز حل نشده است.

لیبرالیسم و از جمله نوعی از آن که در این کتاب از آن دفاع شده است، بر نافرمانی مدنی توجه بسیار دارد. در مجموع، نکته اصلی نظریه لیبرال این است که در چهارچوب دقیق حاصل از مقررات قضایی و احترام به فرد، تصمیمات به شیوه‌ای دموکراتیک اتخاذ می‌شوند. دولت، به جای اعمال مفهومی خاص از زندگی مطلوب و یا ترویج شکل خاصی از اجتماع، چهارچوبی مناسب برای تصمیم‌گیری فراهم می‌کند. در برداشت ما از این رویکرد، دموکراسی که مقید به نظریه حقوق طبیعی و اصول خاص قضایی است، روندی دقیق برای اعمال حقوق و داور در مورد اختلافات فراهم می‌سازد. اما درست همان طور که بعضی وقتها دادگاههای کیفری مجرمان را آزاد می‌گذارند و حتی بیگناهان را محکوم می‌کنند، دولتی که براساس روندی عادلانه و از جمله انتخابات دموکراتیک، عمل می‌کند بعضی اوقات نتایجی ناعادلانه به بار می‌آورد. حال باید با در نظر گرفتن این برداشت با این پرسش مواجه شویم که اگر یک شهروند، قانونی را ناعادلانه بداند آیا باید قانون را نقض و برابر بی‌عدالتی دولت زبان به اعتراض بگشاید یا نه؟

موضوع را با طرح این پرسش آغاز می‌کنیم که نافرمانی مدنی چه تفاوتی با سایر انواع قانون‌شکنی دارد؛ [به عبارتی] نافرمانی مدنی چیست؟ عمل سرقت از بانک برای کسب منافع شخصی با افشای اطلاعات طبقه‌بندی شده به دلیل آن که عموم مردم با مخفی داشتن آن دچار خسارت می‌شوند ماهیتاً تفاوت دارد.

این نشان می‌دهد که نکته کلیدی برای تشخیص نافرمانی مدنی از قانون‌شکنی معمولی این است که انگیزه نافرمانی مدنی ملاحظات اخلاقی است. فرد، قانون را به این علت می‌شکند که در برابر عملکرد دولت اعتراض کند. می‌توانیم نافرمانی مدنی را "عمل نقض عمدی قانونی معتبر جهت اعتراض اخلاقی علیه دولت" تعریف کنیم؛ می‌توان نافرمانی مدنی را به دلیل وجود تأکیدی چون "عمدی"، "قانون معتبر" و "اعتراض اخلاقی" از سایر انواع قانون‌شکنیها که به ظاهر به آن می‌مانند تشخیص داد. نخست، تشخیص نافرمانی مدنی از نقض تصادفی و یا غیرعمدی قانون دارای اهمیت است. فرض کنید کسی به فرد شدیداً بیمار کمک کند و او را با اتومبیلی که شماره‌گذاری نشده به بیمارستان برساند. حتی اگر راننده اتومبیل بداند که راندن اتومبیلی ثبت نشده خلاف قانون است، عمل او نافرمانی مدنی محسوب نمی‌شود. این راننده با اصول اخلاقی قانون مبارزه نمی‌کند. اگر قانون‌شکنی معادل نافرمانی مدنی باشد، قانون‌شکنی را به سادگی نمی‌توان محصول جنبی یا تأثیر ثانوی سایر اعمال دانست.

دوم آن که، نافرمانی مدنی باید از آزمون قانونی نیز تشخیص داده شود. آزمون قانونی هنگامی رخ می‌دهد که کسی با قانون مبارزه می‌کند تا دریابد واقعاً معتبر است یا نه. خط مشی آزمایشگر قانون، وادار ساختن دادگاههای عالی - برای مثال، دادگاه استیناف یا دیوان عالی - به اعتراف به نامعتبر بودن یا مغایرت قانون مذکور با قانون اساسی است. اگر این خط مشی موفق باشد، قانون‌شکن واقعاً قانون را نقض نکرده است و این، نافرمانی مدنی محسوب نمی‌شود. در واقع، اعتراض‌کننده مذکور با حذف قانونی نامعتبر، خدمت قانونی ارزشمندی کرده است. اکثر فعالیت‌های مربوط به حقوق مدنی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ اصلاً نافرمانی مدنی محسوب نمی‌شدند. این اعمال آزمایش قانون بودند، نه قانون‌شکنی. خط مشی این بود که نشان داده شود قوانین تبعیضی و مقررات خاصی که موجب محدودیت رأی‌دهندگان و

انتخاب شغلی می‌شدند، براساس قانون اساسی، غیرقانونی محسوب می‌شوند و این بدان معنی بود که قوانین مذکور اصلاً قانون نبودند.

آزمایشگر قانون یکی از مشکلات احتمالی در تعریف نافرمانی مدنی را عرضه می‌کند. مشکل آزمایشگر مذکور، احتمال بروز خطا در کار اوست. دادگاه عالی ممکن است چنین نتیجه بگیرد که قانون آزموده شده معتبر است. در چنین مواردی، اعتراض کننده واقعاً قانون‌شکنی نکرده است، اما شکستن آن قانون جزء موارد نافرمانی مدنی محسوب نمی‌شود و نقض قانون عمده نبوده است. البته این قانون‌شکن، مجرمی معمولی نیز نیست. شاید بهتر این باشد که چنین فردی را آزمایشگر ناموفق قانون بنامیم. تفاوت بین آزمایشگر قانون و نافرمان مدنی صرفاً تفاوتی لفظی نیست. توجیه کردن آزمایش قانون آسان‌تر از توجیه نافرمانی مدنی است. توجیه آزمایش قانون در محدوده خود سیستم، قانونی است. گروه ذی‌نفع تنها با نشان دادن این موضوع که آن چه که تظاهر به قانونی بودن می‌کند واقعاً قانون نیست، دست به افشای تقلب می‌زند. حتی آزمایش‌کنندگان ناموفق قانون نیز به گونه‌ای قهرمان محسوب می‌شوند. آنها بعضی وقتها برای موضع‌گیری ناموفق خود با پیامدهای ناگواری مواجه می‌شوند. به نظر ما اشتباه است که مارتین لوتر کینگ را نخستین نمونه از نافرمانی مدنی قلمداد کنیم. بلکه یکی از کمکهای بزرگ او به جامعه آمریکا افشای بسیاری از فریبکاریها بود. او نشان داد که بسیاری از مقررات که موجب اسارت مردم شده بود واقعاً قانون نبودند. از سوی دیگر، نافرمان مدنی به دلیل تعمد در نقض قانون معتبر، در زمینه توجیه کار خود با دشواری بیشتری رو به رو است. حداقل، اجباری ظاهری در اطاعت از قانون وجود دارد و نافرمان مدنی باید نشان دهد که این اجبار ظاهری را نمی‌پذیرد.

در توصیفی که از نافرمانی مدنی شد، فرد نافرمان مدعی است که اجبار ظاهری در اطاعت از قانون را نمی‌پذیرد، زیرا دولت، قانونی غیراخلاقی را تصویب کرده و یا سیاستی غیراخلاقی را پیگیری می‌کند. فرد نافرمان مدنی قانون را می‌شکند تا اعتراض اخلاقی خود را اعلام کند. آیا چنین عملی واقعاً قابل توجیه است.

ب- توجیه نافرمانی مدنی

استدلالات متعددی برای نشان دادن عدم ضرورت نقض قانون معتبر، به مثابه ابزاری جهت اعلام اعتراض اخلاقی علیه دولت، وجود دارد. یکی از استدلالهای مهم،

مبتنی بر وظیفه اخلاقی افراد در اطاعت از قانون است. به نظر می‌رسد که برخی از منتقدان نافرمانی مدنی معتقدند که اعتبار این وظیفه، خود صرفاً برای نشان دادن توجیه‌ناپذیر بودن نافرمانی مدنی کافی است؛ البته این درست نیست. برای آن که چنین موضع‌گیری‌ای صحیح باشد، وظیفه اخلاقی افراد در اطاعت از قانون باید در حد اعلای خود باشد، یعنی هرگاه این وظیفه در تضاد با وظیفه اخلاقی دیگری فرار گرفت، اطاعت از قانون ارجح قلمداد شده باشد. یک نکته قابل پذیرش وجود دارد و آن این است که "انسان ناچار به اطاعت از قانون است" و این موضوع قیدی اساسی است. با این حال، تلاش برای تبدیل آن به یکی از اصول برتر اخلاقی نیازمند استدلال‌های بیشتر است. نافرمان مدنی حداقل در جامعه‌ای آرام و دموکراتیک این اجبار اولیه را می‌پذیرد اما معتقد است که در مواردی خاص، این وظیفه اجباری، به دلیل وجود اصول اخلاقی برتر از آن، قابل نقض است.

جای تأسف است که طرفداران برتری این اصل - یعنی این که "انسان ناچار به اطاعت از قانون است" - هیچ دلیلی برای موضع‌گیری خود عرضه نمی‌کنند. یکی از معانی ضمنی دیدگاه آنها این است که اجبار سیاسی، سایر اجبارها را تحت شعاع قرار می‌دهد. به مفهومی خاص، دولت برتر است. از سوی دیگر، همان طور که گفتیم، اگر ادعاهای اخلاقی فرد در حدی برتر و عالی باشند، آن‌گاه کسانی که از برتری اصل فوق دفاع می‌کنند در همان وهله نخست مغلوب می‌شوند. از آن جا که معتقدیم دولت باید حقوق افراد را اجرا یا حفظ کند، دولت، خدمتگزار افراد محسوب می‌شود. به علاوه، حتی وقتی دولت در حل اختلافات حقوقی بین افراد دارای اختیار است، این قدرت نامحدود نیست، بلکه اصول اخلاقی، اصولی که در تضاد با برتری اصل فوق‌اند، موجب محدودیت آن می‌شوند. این اصل که "انسان ناچار به اطاعت از قانون است" فقط می‌تواند اجباری ظاهری داشته باشد زیرا قانون - اگر اطاعت پذیرفتنی و قابل توجیه باشد - باید با اصول اخلاق و عدالت هماهنگ باشد. این بدان معنی نیست که همواره عدم اطاعت از قانونی ناعادلانه، عملی توجیه‌پذیر است زیرا یقیناً وظیفه‌ای اولیه در هماهنگی با اصول دموکراسی وجود دارد. اما می‌توان از آن چنین استنباط کرد که اطاعت نکردن از قانونی ناعادلانه جهت اعتراض به آن ضرورتاً کادرست نیست.

اما منتقد نافرمانی مدنی می‌تواند از نکته‌ای مهم استفاده کند. اگر این اصل که "انسان ناچار به اطاعت از قانون است" وظیفه و الزامی اخلاقی است و اگر الگوهای عمل

اخلاقی بر سایر انواع الگوهای عمل اولویت داشته باشند - یعنی اگر دیدگاه اخلاقی برتر باشد - آن گاه تنها ادعایی که اصل فوق را باطل می‌کند یک ادعای اخلاقی دیگر است. ادعاهای غیر اخلاقی کارکردی نخواهند داشت. آن چه که مسلم است این است که تنها پایه توجیه نافرمانی مدنی، توجیهی اخلاقی است. آن چه که منتقدان انجام نداده‌اند نشان دادن این نکته است که توجیه اخلاقی غیر ممکن است.

استدلال دیگری که در مقابل نافرمانی مدنی مطرح می‌شود مبتنی بر نسخه دیگری از اصل فوق است که در آن چنین آمده که: مردم ناچارند که به تعهد خود پایبند باشند. سقراط یکی از نظریات اصلی این موضع‌گیری را در «کریتو»^۱ افلاطون عرضه کرده است. سقراط استدلالها را با شخصیت بخشیدن به قوانین عرضه می‌کند. این قوانین به ترتیب زیر از طرف آنها حرف می‌زنند:

«با آن که تو را به دنیا آوردیم و پرورش دادیم و آموختیم و به تو و تمام همشهریانت بنا به اختیار خود سهمی از تمام چیزهای خوب بخشیدیم، اما با اعطای این اجازه، آشکارا این حکم را اعلام می‌کنیم که هر آنتی اگر از ما راضی نیست مجاز است به انسانیت دست یابد و ساختار سیاسی دولت و قوانین خاص خود را اجرا کند. او می‌تواند این اختیار را به دست آورد و به هر جا که دلش می‌خواهد برود. هر یک از شما که از ما و دولت راضی نیست می‌تواند به یکی از مستعمرات ما برود و یا به سایر کشورها مهاجرت کند. هیچ یک از قوانین، مانع و بازدارنده او از رفتن به جای دلخواه نیست و هیچ دارایی‌ای از او کم نخواهد شد. از سوی دیگر، اگر هر یک از شما در سرزمین خود بماند و دریابد که ما چگونه عدالت را برقرار و ساختارهای عمومی را ایجاد کردیم، آن گاه با این عمل درمی‌یابیم که هر چه به او می‌گوییم به عهده می‌گیرد... شما از ما و شهر ما راضی بوده‌اید. شما به طور قطع ما را برگزیده و در تمام فعالیتهای ما را شهروند به شمار آورده‌اید و این که در این جامعه فرزندانمان به بار آورده‌اید دلیلی عالی است که نشان می‌دهد که از شهر ما راضی هستید. به علاوه، اگر راه دیگری را برگزیده بودید، حتی ممکن بود زمانی حکم تبعید بگیرید؛ یعنی آن گاه کاری را بنا به دستور دولت می‌کردید که حال بدون آن در صدد انجام هستید. اما از آنجا که هم اکنون در مقابل مرگ اظهار بی‌اعتنایی کردید و در واقع همان طور که گفتید، مرگ را به تبعید ترجیح دادید، پس احترامی برای نظرات قبلی خود و ما قایل نیستید. شما همانند پست‌ترین افراد رفتار می‌کنید و سعی دارید به جای اجرای تعهداتی که در مقام عضوی از دولت ما در مورد آنها توافق کردید، بگریزید.»

استدلال سقراط به تریبی که از زبان قوانین ذکر شد به صورت زیر قابل تفسیر است:

- ۱- شهروند در مقابل اطاعت از قوانین دولت، مزایای خاصی دریافت می‌کند.
- ۲- اگر شهروند احساس کند که قوانین دولت ناعادلانه است، می‌تواند با تبعیت از روندی خاص، دولت را از خطای خود آگاه کند.
- ۳- اگر شهروند معتقد است که قراردادش با دولت قراردادی نامطلوب است - برای مثال، سودی نمی‌برد و یا قوانین ناعادلانه‌اند - آزاد است تا هر زمان که بخواهد آن جا را ترک کند.
- ۴- بنابراین، شهروند با دولت قراردادی دارد که براساس آن در مقابل التزام یا تعهد به اطاعت، مزایایی شخصی دریافت می‌کند.
- ۵- این قرارداد در واقع تعهدی دوجانبه مابین دولت و شهروند است.
- ۶- همه باید به تعهد خود پایبند باشند.
- ۷- بنابراین، یا باید از قوانین دولت پیروی کرد و یا به جای دیگری رفت (یا اطاعت کن و یا برو).

اجازه دهید بحث خود را در مورد این استدلال با نشان دادن موارد کاربرد و عدم کاربرد آن آغاز کنیم. نخست آن که نادرست بودن تحلیل قرارداد بین فرد و دولت اهمیتی نخواهد داشت. دوم آن که، اگر قرارداد مذکور براساس اجبار منعقد شده باشد و یا دارای بندهایی برای گریز نباشد این استدلال دوام نخواهد داشت. ما در اصل خواستار ایجاد شرایطی آزاد برای این قرارداد هستیم. اغلب مردم اگر گرسنه باشند و دولت غذا و مسکن در اختیارشان بگذارد، از قوانین آن اطاعت می‌کنند و در نظر آزادیهای شخصی خود را نادیده می‌گیرند. یک قربانی سرقت مسلحانه را در نظر بگیرید که به سارق مسلح قول داده است تا در مورد این جرم چیزی به پلیس نگوید. آن گاه فرض کنید که قربانی همه ماجرا را به اطلاع پلیس برساند و در نتیجه این اقدام، سارق دستگیر شود. یقیناً سارق حق ندارد بگوید که اقدام قربانی به اعلام ماجرا از نظر اخلاقی توجیه‌پذیر نیست زیرا قولی شکسته شده است. قراردادی که براساس زور منعقد شده باشد اصلاً قرارداد نیست. به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که چون دولت امتیازاتی به فرد می‌دهد می‌تواند از آنها توقع اطاعت داشته باشد، آن گاه باید معنای مخالف آن را نیز گردن بنهیم. یعنی افرادی که امتیازی دریافت نداشته‌اند، حق دارند

نافرمانی کنند. سقراط تلاش می‌کند این راههای انتخابی را فراهم سازد. او راههای اعلام اعتراض و نهایتاً مهاجرت را نشان می‌دهد؛ در این تحلیل سعی کرده‌ایم تا ضرورت آن شرایط را خاطر نشان کنیم.

این امر ما را به سوی سومین و آخرین نکته هدایت می‌کند. قرارداد مذکور باید قراردادی اخلاقی باشد. اگر اسمیت به جوئر قول دهد که گرین را بکشد و به قول خود عمل نکند جوئر نمی‌تواند اسمیت را به دلیل نقض قرارداد بازداشت کند. به همین ترتیب، هر قراردادی که بین شهروند و دولت منعقد می‌شود باید از ماهیتی اخلاقی برخوردار باشد تا قدرت اجرایی بیابد. انواع محدودیتهای موجود در قرارداد بستگی به نظریات اخلاقی افراد دارد. بنا به نظر ما، هر قراردادی اگر حقوق طبیعی شهروندان را نادیده بگیرد و یا تضاد حقوق افراد را به شیوه‌های ناعادلانه رفع کند، از نظر اخلاقی اجباری نیست.

به علاوه، اگر دولت مفاد قرارداد را اجرا نکند، شهروند نیز از اطاعت از قرارداد معاف می‌شود. در مجموع، هر قرارداد موجب ایجاد مسؤولیتها و تعهداتی برای طرفین می‌گردد. قصور تعمدی هر یک از طرفین در اجرای تعهدات موجب سلب مسؤولیت اخلاقی طرف دیگر می‌شود.

حال اگر منتقدان نافرمانی مدنی به اصل "پابندی به قرارداد" متوسل شوند می‌توان شرایط زیر را که به طور خلاصه مطرح شده‌اند در نظر گرفت: ۱- تحلیل قرارداد در مورد ارتباط بین فرد و دولت باید بجا و مناسب باشد؛ ۲- نباید قرارداد مذکور براساس زور منعقد شده باشد و باید در آن بندهایی نیز برای گریز پیش‌بینی گردد؛ ۳- قرارداد مذکور باید از نظر اخلاقی قابل قبول باشد؛ و ۴- دولت باید به تعهدات قرارداد خود عمل کند.

ج- روش حل اختلاف

حال به بحث راجع به موضوعی پیچیده‌تر می‌پردازیم. اختلافات مربوط به نقض قرارداد چگونه حل می‌شود؟ برای مثال، چه کسی باید مشخص کند که دولت به تعهدات خود عمل کرده است یا نه؟ اگر قرار است مسؤولان دولتی پاسخ‌نهایی این پرسش را بدهند، آن‌گاه شهروندان در خدمت دولت خواهند بود. در این صورت، شهروند باید تسلیم باشد و هیچ حقی برای نافرمانی مدنی ندارد. دادن امکان برتری به دولت در این زمینه بدین معنی است که استدلال معاضدت قرارداد با نافرمانی مدنی

استدلالی موفق است. البته می‌توان چنین استدلال کرد - همان طور که ما هم این کار را کردیم - که نهایتاً شهروند است که مشخص می‌کند قرارداد نقض شده است یا نه. این موضوع با مخالفت جدی مخالفان نافرمانی مدنی مواجه است. آنها براساس دو استدلال زیر با این امر مخالفت می‌ورزند: ۱- از آن جا که نظرات و اظهارات تجویزی، اظهاراتی عینی و مبتنی بر واقعیت نیستند، شهروند، اساسی عینی برای قضاوت خود ندارد؛

۲- ایجاد امکان قضاوت در مورد قوانین دولت برای تمام شهروندان زمینه هرج و مرج را فراهم می‌سازد. اینک هر یک از این استدلالها را به نوبت بررسی می‌کنیم.

استدلال شک‌گرایی اخلاقی؛ ما پیش از این ادعا کرده‌ایم که حداقل یک اجبار اولیه اخلاقی برای اطاعت از قانون وجود دارد و این اجبار فقط تحت شعاع اجبار اخلاقی برتر دیگری قرار می‌گیرد. حال منتقدان نافرمانی مدنی می‌توانند بپرسند که این اجبارهای اخلاقی برتر چیستند؟ سنت، به وجدان فردی، معرفت درونی، قانون الهی و نفع عموم متوسل می‌شود که در این زمینه، تمام موارد فوق در عرصه تجربه بشری به صورت انفرادی - از دیدگاه شک‌گرایان - با شکست مواجه شده‌اند. وقتی بین وجدانها، بین مفاهیم خداشناختی و واژه خدا و بین مفاهیم مختلف نفع عموم اختلاف ایجاد شود، راهی برای حل این اختلافات به نظر نمی‌رسد، و در این صورت وجدان صادق افراد در تضاد با یکدیگرند. بنابراین، ادعا می‌شود که نافرمانان مدنی هیچ راهی برای توجیه نافرمانی خود ندارند. این وضعیت در مورد دولتهای دموکراتیک از این نیز دشوارتر می‌شود. اگر نتوان برتری عقیده‌ای را بر عقیده‌ای دیگر توجیه کرد پس دلیلی برای پذیرش اعتقاد نافرمان مدنی به جای اعتقاد اکثر مردم وجود ندارد. حداقل، اکثریت از تعداد بیشتری برخوردار است و همه نیز باید از قوانین دولت پیروی کنند.

این استدلال بسیار متداول بوده و پرسشهایی را در مورد اساس این کتاب مطرح کرده است. آشکار است که ما معتقدیم قضاوت‌های ارزشی را می‌توان توجیه کرد؛ اما برای طرح استدلال، این فرض را می‌پذیریم که اختلافات ارزشی واقعاً قابل حل نیستند. (با وجود این، انتقادات شک‌گرایان را در مقدمه ملاحظه کنید) این پذیرش باعث نمی‌شود تا نظر منتقدان نافرمانی مدنی تأیید شود.

اگر به طور مداوم اعتقادات شک‌گرایان اخلاقی را پی بگیریم، درمی‌یابیم هر آن چه که در مورد قضاوت‌های ارزشی راجع به نافرمانی مدنی صادق است در مورد مخالفان آن

نیز صدق می‌کند. اگر نتوان از قضاوت‌های اخلاقی دفاع کرد، نمی‌توان از این عقیده نیز "که اطاعت از قانون ضروری است" به دفاع پرداخت. این نکته که عقاید و قضاوت‌های اخلاقی قابل دفاع نیستند ذاتاً متناقض است، بنابراین در مورد اطاعت از قانون، اجباری اخلاقی وجود دارد. این واقعیت که نافرمانی مدنی در دموکراسی نیز وجود دارد کوچکترین تغییری در نتیجه حاصل نمی‌دهد. ممکن است نافرمان مدنی با مخالفت اکثریت قاطع مردم مواجه باشد اما اگر شک‌گرایی اخلاقی را جدی بگیریم، این اکثریت قادر نیستند برای وضعیت اخلاقی خود دلیلی بیاورند. اگر شک‌گرایی اخلاقی درست باشد ممکن است دلایل غیراخلاقی دیگری برای تبعیت از اکثریت وجود داشته باشد. اما در صورت صحت شک‌گرایی اخلاقی، هیچ دلیلی اخلاقی برای تبعیت از اکثریت موجود نیست. بنابراین، استدلال شک‌گرایان اخلاقی علیه نافرمانی مدنی رد می‌شود.

نافرمانی مدنی و هرج و مرج؛ یکی از متداول‌ترین انتقادات در مورد نافرمانی مدنی این است که اقدام مذکور موجب ایجاد زمینه هرج و مرج می‌شود. در واقع برخی ادعا کرده‌اند که نافرمانان مدنی با استفاده از پیش‌فرضهای آنارشیستی دست به استدلال زده‌اند. در این جا به برخی از نکات برجسته مقاله "نافرمانی مدنی" اشاره می‌شود:

«تنها اجباری که من در اجرای آن محق هستم این است که در هر زمانی کاری را که درست می‌دانم انجام دهم... هیچ کشوری هرگز به معنای واقعی آزاد نخواهد بود، مگر آنکه افراد را قدرتی برتر و مستقل‌تر بشمارد و قدرت و اختیار خود را ناشی از افراد بداند و هماهنگ با آنها رفتار کند... در واقع من به سبک خودم، در سکوت، به کشور اعلام جنگ می‌کنم، هر چند باز هم تا جایی که بتوانم از آن بهره‌برداری می‌کنم و سود می‌برم؛ این همان کاری است که در چنین مواردی متداول است.»

همین اصول آشکار آنارشیسم است که باعث می‌شود تا بسیاری از منتقدان از نافرمانی مدنی اظهار بیزارى کنند، به علاوه، آنها چنین استدلال می‌کنند که در تمام نافرمانی‌های مدنی پیامدهای آنارشیستی آشکار است. اگر شهروندان به دلیل اعتقاد به غیراخلاقی بودن قانون و یا به دلیل اعتقاد به این که دولت قرارداد خود را نقض کرده است از تبعیت قانون سر باز بزنند به رقابت با اختیارات دولت وارد شده‌اند. اما اگر نافرمانی مدنی قادر به تأثیرگذاری باشد، هر شهروند دیگری نیز مجاز به اجرای آن است و بدین ترتیب، دولت تضعیف و آنارشی حاکم می‌شود.

ما معتقدیم که استدلال ناشی از آنارشیسم به دو دلیل اساسی ناموفق است. نخست آن که در کشوری آرام که دموکراسی بر آن حاکم است، ضرورت نافرمانی مدنی به

سطحی نمی‌رسد که هرج و مرج حاکم شود. ممکن است بسیاری از شهروندان در مجموع چنین برداشت کنند که تصمیمات دولتی عادلانه است و بر اساس فرض که دولتها ضرورتاً مجریانی نامناسب برای عدالت هستند، اغلب شهروندان نیز با پذیرش گهگاه بی‌عدالتی موافق باشند. در اصل، راولز^۱ چنین استدلال کرده است که کشوری آرام، احتمالاً از ثبات نیز برخوردار است و باید انحراف مشخص و محدود آن را از عدالت پذیرفت. در کشوری که به گونه‌ای معقول آرام است، استدلال آنارشی مبتنی بر مجموعه پیش‌فرضهای نادرست تجربی است. در کشوری ناآرام، از استدلال آنارشی به هیچ وجه نمی‌توان دفاع کرد؛ حتی به فرض این که کشور مذکور ناآرام باشد، اصلاً معلوم نیست که آنارشی بر آن حاکم شود.

دوم این که استدلال ناشی از آنارشی منعکس‌کننده سوء برداشتی اساسی در مورد نافرمانی مدنی است. ما موضعی را برمی‌گزینیم که چندین تن از نویسندگان معاصر در زمینه این موضوع آن را برگزیده‌اند. از دیدگاه آنان، نافرمانی مدنی که صادقانه صورت گرفته باشد حافظ کشور است و به جای تضعیف دولت، به آن قدرت می‌بخشد. از آنجا که این موضوع مهم‌ترین استدلال ما برای دفاع از نافرمانی مدنی است، تا حدی وارد جزئیات آن می‌شویم. شیوه ما برای پاسخگویی به مخالفان نافرمانی مدنی این است که به آنان نشان می‌دهیم که معقول‌ترین استدلال‌هایشان مبتنی بر سوء برداشت از عمل نافرمانی مدنی است.

د- نافرمانی مدنی، پشتیبان نهادهای دموکراتیک

دولتی دموکراتیک که ملزم به رعایت اصول کلی و خاص عدالت است عمدتاً دولتی معتبر تلقی می‌شود، اما با وجود این، در اجرای وظیفه احقاق حقوق طبیعی شهروندان و حل اختلافهای ناشی از ادعاهای مربوط به این حقوق کارآیی ندارد. در چنین کشوری، اقدام به نافرمانی مدنی به طور گسترده‌ای رخ نمی‌دهد. با وجود این، معتقدیم در کشوری که دستاورد عدالت در بهترین حالت خود نیز ناقص است، نافرمانی مدنی از جایگاهی اساسی برخوردار است.

نخست آن که، نافرمانی مدنی فرصتی در اختیار شهروندان می‌گذارد تا هنگامی که نهادها و فعالیت‌های کشور موجب نقض حقوق آنها شدند توجه شهروندان هم‌تراز خود

را به سوی خود جلب کنند. بنابراین نافرمانی مدنی وسیله‌ای برای جبران نارضایتیها است؛ اما فواید بالقوهٔ نافرمانی مدنی تنها به فرد نافرمان نمی‌رسد، بلکه فواید چشمگیری نیز برای کشور و دولت دارد. ممکن است فرد نافرمان بتواند ناعادلانه بودن برخی از اعمال دولت را نشان دهد. بنابراین، نافرمانی عاملی برای تسریع در اصلاحات فراهم می‌سازد. به فرض آن که هدف دولت ایجاد عدالت باشد، فرد نافرمان که طی روندی مدنی موفق به خاطر نشان کردن بی‌عدالتی شده، شهروندی خوب است و قانون‌شکنی معمولی تلقی نمی‌شود. حتی اگر فرد نافرمان در تلاش برای متقاعد کردن دولت در مورد بی‌عدالتی توفیق نیابد، باز هم نقش شهروندی خوب را ایفا می‌کند. به دلیل چنین نافرمانی‌ای دولت ناگزیر از یازینی سیاستهای خود می‌شود و برای همیشه در موقعیتهایی که فعالیتهای دولتی بی‌عدالتی را در پی می‌آورد گوش به زنگ و آگاه خواهد بود. کشوری که همواره با چنین نافرمانیهایی رو به روست به احتمال زیاد کشوری آرام و با ثبات است. همان طور که برای حاکمیت فعالیتهای روشنگرانه باید با الگوهای فکری اتعطف‌ناپذیر مبارزه شود، برای رسیدن به آرمان عدالت نیز باید بر الگوهای دولتی غلبه کرد. براساس این مفهوم، دیدگاه ما در مورد نافرمانی مدنی آشکارا با نظر سقراط هماهنگ است. نافرمان مدنی دشمن کشور نیست، بلکه همان طور که سقراط می‌گوید، شهروندی خوب است:

«اگر مرا به قتل برسانید، به آسانی کسی را که بتواند جای مرا بگیرد پیدا نخواهید کرد. این نکته، حتی اگر کمی مسخره به نظر برسد واقعیتی مسلم است که خدا مرا بالاخص برای این شهر منصوب کرده است. گویی اسبی بزرگ و اصل به دلیل بزرگی اندام زمینهٔ تبل شدن را داشته و تنها نیازمند تحریک حاصل از نیش حشره‌ای باشد. به نظر من خدا مرا برای این شهر آفرید تا نقش آن حشره را ایفا کنم و من در تمام طول روز در هیچ جا آرام نمی‌گیرم و پیوسته تمام شما را برمی‌انگیزانم؛ متقاعد می‌سازم و سرزنش می‌کنم. آقایان، شما نمی‌توانید به آسانی کسی چون من بیابید.»

با وجود این، برای داشتن چنین دیدگاهی در مورد نافرمانی مدنی، برای آن که این عمل قابل توجیه باشد باید در آن محدودیتهایی ایجاد کرد. اگر لازم است نافرمانی مدنی توجیه شود (۱) باید عمومی شود؛ (۲) باید عاری از خشونت شود؛ (۳) باید در برابر مجازاتهایی که سیستم قانونی برای آن تعیین کرده تسلیم باشد؛ و (۴) قانونی که نقض می‌شود باید مرتبط و یا عیناً همان سیاست یا قانونی باشد که علیه آن اعتراض شده است. هر چه که این شرایط بیشتر نقض شود توجیه عمل نافرمانی مدنی دشوارتر می‌گردد. نقض سه شرط اول را به هیچ وجه نمی‌توان توجیه کرد.

بنابراین، اگر نافرمانی مدنی برای جلب توجه عمومی به سوی یک بی‌عدالتی احتمالی طراحی شده باشد تا دولت روند کار خود را اصلاح کند، آن‌گاه این اقدام باید آشکارا و در میان عموم صورت گیرد. این آشکار بودن نشان می‌دهد که قانون‌شکنی فرد نافرمان مدنی، در واقع اقدام سیاسی شهروندی خوب است. از سوی دیگر، قانون‌شکنی مخفیانه برخلاف مصالح جامعه سیاسی است و ضد سیاسی قلمداد می‌شود، در چنین مواردی، فرد خاطی قانون جامعه را می‌شکند و سعی می‌کند تا شناخته نشود. اگر چنین عملی عمومیت می‌یافت، دولت و کشور را تهدید می‌کرد. تمایل به نقض آشکار قانون یکی از ویژگی‌هایی است که نافرمان مدنی را از سارق شبانه مشخص می‌سازد.

داشتن چنین دیدگاهی در مورد نافرمانی مدنی موجب می‌شود تا بتوانیم از ممنوعیت‌های سنتی خشونت دفاع کنیم. استدلال ما در این زمینه دوگانه است؛ نخست آن که می‌توان خشونت را حمله به دولت دموکراتیک قلمداد کرد؛ هدف آن جذب یا متقاعدسازی نیست بلکه اعمال زور است. دوم آن‌که، خشونت موجب ترویج جدی بحث‌های عمومی و بازبینی سیاست‌های دولت نمی‌شود. خشونت می‌خواهد موجب تسریع در رواج خشونت‌های بیشتر گردد. نافرمان مدنی‌ای که خشونت به خرج دهد، احتمالاً پاسخی خشونت‌آمیز نیز دریافت خواهد کرد. درگیری‌های خشونت‌آمیز مابین شهروندان کشور، هم موجب تضعیف نهاد قانون و هم تضعیف دولت می‌شود. جامعه خشن بهترین تجلی وضعیت طبیعی است که هابز از آن یاد می‌کند. در وضعیت طبیعی نه دولتی وجود دارد و نه قانونی. به عبارت دیگر، نافرمانی خشونت‌آمیز از قانونی خاص موجب می‌شود که امکان وجود دولت و ارزشمندی آن کاهش یابد. بنابه این دلایل، دولت می‌تواند نافرمانی خشونت‌آمیز از قوانین را حمله به خود تلقی کند.

ما بر این نکته تأکید می‌ورزیم که اگر نافرمان مدنی در صدد ایجاد محرک برای بازبینی سیاست‌های دولتی و هدف او نیز گسترش عدالت باشد و بدین ترتیب، عمل او گردد، خشونت مغلوب می‌شود. به علاوه، خشونت، ظالمانه و ناعادلانه است، زیرا حقوق دیگران را پایمال می‌کند و بحث‌های عقلانی عمومی را ناممکن می‌سازد. بدین ترتیب، ادعای نافرمانی مدنی به این که قانون‌شکنی‌اش از نظر اخلاقی برتر از مجرمی عادی است نقض می‌شود.

نکته مشابه دیگری وجود دارد که استدلال ما را در مورد توجیه پذیر بودن نافرمانی مدنی تأیید می‌کند و آن این است که فرد نافرمان باید آماده مجازات باشد. تمایل به پذیرش مجازات نشان می‌دهد که فرد مذکور نه با دولت و نه با سایر شهروندان نمی‌جنگد بلکه موقعیت خود را همچون فردی برابر با سایرین می‌پذیرد. نافرمان مدنی نشان می‌دهد که هیچ منفعتی را به صورت ناعادلانه دریافت نمی‌کند، یعنی بدون پرداخت هزینه‌ها از مزایای دولت و کشور بهره‌مند نمی‌شود.

سرانجام این که نافرمان مدنی باید معتقد به این موضوع باشد که بین قانون نقض شده و قانون یا سیاستی که علیه آن اعتراض شده ارتباطی هست. افزایش حمله به قوانین یا سیاستهای ناعادلانه و گسترش دامنه آن به سایر قوانین که هیچ ربطی به قوانین و سیاستهای نامطلوب ندارند حمله به خود دولت محسوب می‌شود. اگر دولت وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهد، اعتراضها بر قوانین یا سیاستهای ناعادلانه متمرکز می‌گردد. در اغلب موارد، اعتراض مذکور حمله‌ای گسترده به دولت نیست. در واقع، اگر حمله گسترده به تمام سیاستهای دولتی توجیه‌پذیر باشد، سیاست مذکور سیاستی پلید است؛ البته در برخی موارد، برخی سیاستها به آن حد از رذالت و پستی می‌رسند؛ سیاست نازیها در نابودسازی یهودیان نمونه‌ای از این مورد است (آلمان نازی به هیچ وجه کشوری دموکراتیک نبوده و بحث ما به طور مستقیم ربطی به آن ندارد). اما قوانین و سیاستهای ناعادلانه دولت را می‌توان بدون حمله به تمام قوانین و سیاستها، مورد اعتراض قرارداد. محدودیت نافرمانی مدنی موجب می‌شود تا از اشتباه گرفتن این نوع نافرمانی با اشکال گسترده‌تر اعتراض جلوگیری شود. برای جلوگیری از این اشتباه، باید ارتباطی بین قانون نقض شده و قانون یا سیاست مورد اعتراض وجود داشته باشد. هرچه که این شرایط بیشتر نقض شود، توجیه کردن نافرمانی مذکور سخت‌تر خواهد شد.

همه فیلسوفان این قیده‌ها را نپذیرفته‌اند. برایان بری^۱، نظریه پرداز سیاسی، در مخالفت با موضع گیری جان راولز^۲، که مشابه موضع گیری است، گفته است:

«اساس مفهوم عالی نافرمانی مدنی که راولز به آن معتقد است شعار زیر است: «این موضوع به من بیشتر آسیب می‌رساند تا به تو.» اعتراض کنندگان قانون را می‌شکنند، اما این کار را با چنان ظرافتی انجام می‌دهند که موجب ناراحتی سایرین نمی‌شود.»

اما چرا باید اصولاً قانون را نقض کرد؟ تا جایی که از شرح راولز می‌توان استنباط کرد، هر یک از اشکال عمومی آسیب‌رسانی به خود موجب می‌شود تا ناعادلانه بودن یک قانون بیش از پیش پذیرفته شود: خودسوزی در ملاء عام و یا سوزاندن لباسها می‌تواند به اندازه قانون‌شکنی مؤثر باشد. نافرمانی مدنی به شیوه راولز یادآور دختر بچه شرور مجموعه داستانهای "Just William" است که در تمام موارد تهدید می‌کرد که "اگر این کار را نکنی آنقدر جیغ می‌زنم تا مریض شوم".

اما ما این روش را کاملاً اشتباه می‌دانیم. محدوده نافرمانی مدنی نشانه‌ای است که برای اثبات توجیه‌پذیری قانون‌شکنی مورد بحث عرضه می‌شود؛ این محدودیتها شواهدی هستند که نشان می‌دهند انگیزه قانون‌شکن انگیزه فردی اخلاقی است که هم شهریان خود را در مقام افرادی ذیحق و اعضای برابر جامعه سیاسی محترم می‌شمارد. می‌توان با پذیرفتن این مهودیتها، به کسانی که مدعی توجیه‌ناپذیر بودن نافرمانی مدنی هستند پاسخ داد. نوع نافرمانی مدنی مورد نظر در این جا موجب ترویج هرج و مرج نمی‌شود و کسانی که آن را به کار می‌برند نیز در مورد امنیت و اعتبار دیدگاههای اخلاقی خود ادعایی ندارند. نافرمانان مدنی تنها در صدد یافتن فرصتی برای مطرح کردن مسأله خود در خارج از مجاری متداول هستند و در مقابل این امتیاز هزینه‌ای خاص می‌پردازند.

نتیجه‌گیری

اگر نافرمانی مدنی را یکی از بخشهای سازنده ساختار سیاسی بدانیم، دیگر لزومی ندارد که برای مقابله با آن اقدام، دست به انعقاد قراردادی بزنیم. در واقع قرارداد آرمانی مربوط به این موضوع، باید شامل مفادی باشد که امکان نافرمانی مدنی را ایجاد کند و محدودیتهای اخلاقی آن نیز رعایت شود. ضرورت نافرمانی مدنی در کشور دموکراتیکی که عدالت را به طور کامل اجرا نمی‌کند نیز مورد قبول است. می‌توان با این تفسیر که نافرمانی مدنی، کار شهروندان خوب است، زمینه را برای توجیه آن فراهم ساخت.

در این نوشتار نقش نافرمانی وجدانی در حکومت دموکراتیک بررسی گردیده است. ما بر این موضوع تأکید کرده‌ایم که نه تنها می‌توان بعضی وقتها این نافرمانی را توجیه کرد، بلکه این عامل در جامعه دموکراتیک نقش اخلاقی ارزشمندی را به عهده دارد. از آن جا

که روندهای دقیق لزوماً منجر به کسب نتایج دقیق نمی شوند. لازم است نتایج این روندها دائماً بازبینی شوند. نافرمانی مدنی با کمک به این نوع بازبینیهای دائمی، باعث بهبود نظام سیاسی و قانونی‌ای می شود که به آن تعلق داریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی